



به مناسبت فرا رسیدن ایام
عاشورای حسینی

کیست این پنهان‌مرا در جان‌وتن...

پیرامون زندگی و آثار عُمان سامانی شاعر و عارف
شیعی مذهب عصر قاجاریه به همراه جستاری
در کتاب «گنجینه‌الاسرار» عُمان.

□ احمد رحیم خانی

عشق الهی بخشیدن به واقعه کربلاست.
«... من شعرایی نظیر محتشم را نفی نمی‌کنم،
همچنانکه شعرایی مانند عمان سامانی و صفی علیشاه
را. اولی تکیه بر جنبه تراژدی و مظلومیت کرده است و
دو تای دیگر بر جنبه عرفانی و عشق الهی^(۵)»

«... از جمله آثار زبده و منتخب مرتبه فارسی
منظومه‌های منتهی زبده‌الاسرار صفی علیشاه و
گنجینه‌الاسرار عمان سامانی است که انصافاً هر دو
بسیار خوب ساخته‌اند.»^(۶)

راقم سطور بسیار مایل بود که مقایسه‌ای بین این
دو شاعر داشته باشد ولی پرداختن به این دو نه در این
وجیزه می‌گنجد و نه مربوط به این مقاله است. بنابراین
گفتارمان را اختصاص می‌دهیم به شعر عمان سامانی
و دیگری را به فرصتی بهینه‌تر وا می‌گذاریم.

میرزا نورالله^(۷) مشهور به تاج‌الشعرا و متخلص به
«عمان سامانی» در سال ۱۲۵۸ هـ.ق در سامان متولد
شد^(۸). خاندان او همه اهل فضل و دانش بوده‌اند.
تحصیلات مقدماتی را در مکتب خانه‌های زادگاه خود
به پایان رسانید و سپس به اصفهان رفت و در
مدرسه نمارود «نیمارود» [نیمارود] مشغول به
تحصیل گشت. پس از آن به مدرسه صدر وارد شد و
علوم متداول زمان خود را فرا گرفت و بعدها به مقام
استادی رسیده به تدریس عروض و ادبیات عرب
مشغول گشت^(۹).

«یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسین و اذمعی مدرارُ
الجسم منه بکربلاء مُضْرَجُ
والرأس منه علی القنایه یدارُ»^(۱۱)

«... بی توجهی پادشاهان صفوی به مدح و ستایش
سلطانی و تشویق و ترغیب آنها به سرودن مرثیه
شهیدان کربلا و مداحی اهل بیت (ع) جای ویژه‌ای در
ادبیات [چه در دوره صفوی و چه بعد از آن] پیدا کرد و
شعر و شاعر خادم و مروج مذهب و وسیله‌ای برای
اقامه مراسم سوگواری محرم و نشر مناقب و مرثیه‌نامه
دین گردیدند.»^(۱۲)

تعداد شاهکارهایی که در بیان واقعه کربلا سروده
شده زیاد است ولی هرگاه سخن از مرثیه سرایی
پیرامون واقعه کربلا می‌شود، ذهنها متوجه کسی چون
«محتشم کاشانی ۹۹۶ هـ.ق» می‌گردد با آن ترکیب بند
معروف^(۱۳). بیشتر قالبهای شعری نیز که در این
خصوص به کار گرفته شده ترکیب بند بوده است. و
کسانی چون «وحشی بافقی ۹۹۱ هـ.ق»، «عاشق
اصفهان ۱۱۸۱» و «ادیب الممالک فراهانی ۱۳۳۶
هـ.ق» در این قالب به سرودن مرثیه پرداخته‌اند^(۱۴).
اما در میان مرثیه سرایان، شعر دو شاعر جلوه‌ای
خاص دارد، یکی «صفی علیشاه» و دیگری «عمان
سامانی». وجه تمایز این دو نیز در جنبه‌های عرفانی و

همانطوری که پیش از این گذشت بیشتر اشعار عُمان رنگ حماسی مذهبی دارد و در مدح و رثای پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) خصوصا امام حسین (ع) سروده شده است. مرثیه‌های او امتزاجی است از رثا و عرفان به گونه‌ای که هم متضمن سوز و گداز مرثی است و هم حاوی سوز و گداز عرفانی. عُمان به میدان رفتن امام حسین و یارانش را نوعی سلوک عارفانه و گذشتن از وادی‌های مهلک عرفان می‌داند.

مثنوی بیشترین کاربرد را در اشعار عمان دارد. ولی در غزل و قصیده نیز اشعاری سروده است. در مثنوی از مولانا جلال‌الدین محمدیلخی و نظامی گنجوی تأثیر بسیار پذیرفته همچنانکه در قصیده از شعرایی چون ناصر خسرو و قبادیانی و خاقانی شروانی^(۱۰) پیروی می‌کرده است.

وسعت آگاهی او از ادبیات عرب و احاطه بر صنایع لفظی و معنوی شعری و آشنایی با بیشتر دواوین شعرای پارسی و عرب، شعرش را سرشار از زیبایی و شیرینی کرده است.

به حق که عُمان سامانی در خصوص مرثیه سرایی گوی سبقت را از دیگران ربوده است. از آثار او می‌توان مثنوی گنجینه‌الاسرار را نام برد. «... اسراری از ظهور عشق و جمال، اسراری از راز و نیاز عاشق و جذبه‌های معشوق، اسراری از سیر و سلوک و حالات وجد و شوق»^(۱۱) این مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف ساخته شده است و به روش زبده‌الاسرار مرحوم حاج میرزا حسن صیغلی شاه سروده شده^(۱۲). دیگر اثر او منظومه معراجنامه است که در توحید باریتعالی و نیز در منقبت حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) و...^(۱۳) است.

مخزن‌الذکر دیگر اثر اوست مستمع و مقفع در شرح حال شعرا و عرفای چهارمحال و بختیاری. دیوان غزلیات و قصایدی نیز دارد که هنوز به چاپ نرسیده است.

سرانجام پس از ۶۴ سال زندگی پر بار در این قفس خاکی در سال ۱۳۲۲ هـ.ق دارفانی را وداع گفت. پیکرش را در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپردند. اما به راستی آیا شوریدگانی چون او در ظرف زمان و مکان خواهند گنجید؟

آنچه آمد شرمه‌ای بود پیرامون احوال و آثار عمان سامانی اما قبل از ورود به اصل مطلب لازم به تذکار نکته‌ای هستم. و آن اینکه در سال گذشته کنگره بزرگداشتی به مناسبت یکصدمین سالمرگ عُمان سامانی از سوی حوزه هنری سازمان تبلیغات استان چهارمحال و بختیاری در زادگاه شاعر یا نام کنگره «اسرار آگاهی» برگزار شد. «۲۷ و ۲۸ شهریور» اما متأسفانه آنچه ارائه شد جز یک مقاله با ارزش درباره خصیصه‌های مرثیه سرایی شاعر و مقایسه او با چند تن از مرثیه سرایان دیگر، مابقی تکرار مکررات بود.

آنچه که در پی می‌آید جستاری است در کنایات موجود در کتاب گنجینه‌الاسرار^(۱۴) شاعر که امید است بیانگر گوشه‌هایی از ظرافت و لطافت شعری او باشد، و به هرحال:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم بقدر تشنگی باید چشید.

اوضاع سیاسی و اجتماعی ادوار مختلف تاریخی و مناسبات خاص میان انسانها گاه ایجاب می‌کرده که سر دلبران در حدیث دیگران گفته آید. به همین سیاق کنایه‌ها و مجازات و استعاره‌ها و طنزها دست افزاری بوده اند برای نیل به این مقصود.

«کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و بکار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد...»^(۱۵)

اما «بینینه کنایه‌هایی که در ادب به کار برده می‌شود، از زبان مردم ستانده شده است، و پدید آوران این کنایه‌ها مردمان بوده‌اند، نه سخنوران... این گونه کنایه‌ها که سخنوران از زبان مردم به وام گرفته‌اند و در سروده‌های خویش به کار برده‌اند، کنایه‌هایی‌اند که هنجارهای زیستی، باورها، رسم و راهها و ویژگیهای مردمی دیگر را باز می‌تابند؛ یا در خود نهفته می‌دارند...»^(۱۶)

بطور کلی کنایه‌ها نیز مانند مثلها و افسانه‌ها و حکایتها آینه تمام نمای اندیشه و نبوغ جوامع بشری است که کما بیش گستره آنها در همه جای جهان محسوس و مدروک است.

□

آتش انداختن: (آتش انگیزن): «کنایه از بی‌قرار کردن، فتنه و شورش انگیزن: فرهنگ کنایات به کوشش دکتر منصور تروت، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ ص ۱۰»

«صورت حالش بریشانی گرفت دست بی‌تابی به پیشانی گرفت خواست تا بر خرمن جنس زنان آتش اندازد انا الاعلی زنان» ص ۷۸

آستین افشاندن: «از چیزی و بر چیزی کنایه از: روگردانیدن و ترک کردن آن را: فرهنگ کنایات ص ۱۴ نیز به معنای آفرین و تحسین کردن»

«فیض یابی فیض بخشیدن گرفت وقت را دید و درخشیدن گرفت یک جهت شد از بی طغی جهات

آستین افشان به یک سرمکنات» ص ۵۸
آستین بر زدن: (آستین بالا زدن): «کنایه از مهیا شدن در کاری: فرهنگ کنایات ص ۱۴»

«گفت اینک آدمم من ای کیسا گفت از جان آرزومندم بیسا گفت بنگر بر زدم آستین گفت من هم برزدم دامان بین» ص ۳۹

از الف تا یاء باز گفتن: «از سیر تا پیاز»: کنایه از بیان امری تمام و کمال و بی‌کم و کاستی: «هرچه نقش صفحہ خاطر مراست و آنچه ثبت سینۀ عاطر مراست جمله را بر سینۀ اش افشاند»

از الف تا یا بگوشش خوانده‌ام» ص ۸۱
از ثری تا ثریا: «از ثریا تا ثری»^(۱۷) از زمین تا آسمان کنایه از بسیاری فاصله و بیان اوج و نزول: «هر دو را رسم رضا تعلیم داد

جای اندر حجله تسلیم داد

لیک جا نگرفته داماد و عروس
کز ثری شد بر ثریا بانگ کوس» ص ۵۵
«پس برفت آن غیرت خورشید و ماه
همجو نور از چشم و جان از جسم شاه
باز می‌کرد از ثریا تا ثری

هر سر پیکان به روی او دری» ص ۶۴
از دست شدن: «کنایه از بی‌خودی و بی‌اختیاری، اضطراب کردن: فرهنگ کنایات ص ۲۴»
«نوبت ساقی سرمستان رسید
آنکه بد پا تا به سرمست آن رسید
آنکه بد منظور ساقی مست شد
وانکه گل از دست برد از دست شد» ص ۳۸

«از رکاب ای شهسوار حق پرست
پای خالی کن که زینب شد ز دست» ص ۷۹

از پای تا سر گوش گشتن: «گوش گشتن: کنایه از سخن شنیدن و متوجه شدن باشد چنانکه گویند: سر تا پا گوش گشت: برهان قاطع ج ۳، امیرکبیر ص ۱۸۵۸»
«پای تا سر: کنایه از تمام و مجموع: فرهنگ کنایات ص ۶۲»

«ای سخنگو لحظه‌ای خاموش باش
ای زبان از پای تا سر گوش باش
تا بینم از سر صدق و صواب
شاه را زینب چه می‌گوید جواب» ص ۷۶

انگشت بر دهان بردن: «انگشت به دهان: کنایه از متعجب و متحیر ماندن: فرهنگ کنایات ص ۳۱»
«مایه رفت از دست و ماند انگشت حیرت بردهان
مدعی کو تا گشاید لب به استهزای من» ص ۱۲۰
«جرات من جمله صفها را شکافت
یک سر مو روز مقصد بر نناقت
از تجری من و آن همهرهان
جمله را انگشت حیرت بر دهان» ص ۹۲

پا سر رفتن: کنایه از: با شور و حرارت و اشتیاق طغی طریق کردن با علاقه و میل رفتن.
«نیست در این راه غیر از تیر و تیغ
گو میا هر کس زجان دارد دریغ
جای پا باید به سر پشتافتن
نیست شرط راه رو بر تافتن» ص ۴۰

بر خاک اوفتادن: کنایه از: از حال رفتن «خوار و بی‌اعتبار شدن: فرهنگ کنایات ص ۴۵»
«سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد
صیحه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد» ص ۷۹

به این در و آن در زدن: کنایه از: برای گریز منتهای تلاش را کردن، بی‌قراری، به هرکاری متوسل شدن:

«باز بینم رازی اندر پسرده‌ای
هست دل را گویا گم کرده‌ای
هر زمان از یک گریبان سر زند
که براین درگاه بر آن درزند» ص ۳۴

پا در رکاب بودن: پا در رکاب: «کنایه از: سوار و مهیا و مستعد و آماده سفر: لغت نامه ج ۱۲ ص ۱۵»
«کنایه از: مهیا بودن، مستعد شدن: فرهنگ کنایات ص ۶۰»

«نوبت پا در رکاب آوردن است
اسب عشرت را سواری کردن است» ص ۷۰
پای کوفتن: پا کوفتن کنایه از رقص کردن،

رقاصی: فرهنگ کنایات ص ۶۱ و کنایه از: سرور و شادمانی
 «چندان زین می که هر کس مست اوست
 خلقت اشیا مقام پست اوست
 هر که این می خورد جهل از کف بهشت
 گام اول پای کوبد در بهشت» ص ۲۰
 «تا کی آخر راز ما در پرده در؟
 ساغری ده زان شراب پرده در
 تا بر آرند این گدایان سلوک
 پای کویان نعره این الملوك»
 «کارشان بر روی نطق عاشقی پا کوفتن
 شغلشان در زیر تیغ دوستی سر داشتن» ص ۱۰۸
 بهشت بازدن: «با تحقیر و استخفاف رد کردن، بدور افکندن، چشم پوشیدن، اعراض نمودن:
 لغت نامه ج ۱۲ ص ۳۶۵»
 «بیش از این بابا دلم را خون مکن
 زاده لیلی مرا مجنون مکن
 پشت پا بر ساغر حال مزین
 نیش بردل سنگ بر بال مزین» ص ۶۱
 پرده داری: «سرنگهداری، پرده پوشی، رازداری، ستاری: لغت نامه ج ۱۲ ص ۲۰۶»
 «مشمتم اندر پیش مردم وامکن
 پرده داری کن مرار سوامکن» ص ۳۵
 «دید شه لب را به دندان می گزد
 کز تو اینجا پرده داری می سزده» ص ۷۸
 پند به دیوانه دادن: «مشت بر سندان زدن، خشت بر دریا زدن» کنایه از عمل بیهوده انجام دادن و تخم درشوره زار افکندن باشد.
 «مدعی گو کم کن افسانه را
 پند بیحاصل مده دیوانه را
 خشت بر دریا زدن بیحاصل است
 مشت بر سندان نه کار عاقل است» ص ۷۴
 پنبه از گوش بیرون آوردن: «پنبه در گوش فکندن: کنایه از غفلت کردن، سخن ناشنیدن: فرهنگ کنایات ص ۶۸» «پنبه در گوش: کنایه از مردم غافل و سخن ناشنو باشد: پنبه در گوش داشتن = سخن ناشنودن، حرف ناشنوی: لغت نامه ج ۱۳ ص ۴۶۳»
 هشیار شدن
 «گوش بر آن نغمه موزون کنید
 پنبه را از گوش جان بیرون کنید» ص ۹۶
 پیل را یاد هندوستان آمدن: «کنایه از: در مستی و شور فرو رفتن، بیاد گذشته افتادن: فرهنگ کنایات ص ۷۴» «بیخود شدن و به یاد نیستان حقیقت افتادن باشد»
 «باز از میخانه دل بونی شنید
 گوشش از مستان هیا هوئی شنید
 دوستان را رفت ذکر دوستان
 پیل را یاد آمد از هندوستان»
 ص ۵۰
 تردست: تردستی: «چست و چالاک و کنایه از مردم جلد و چابک، کامل هنر و مشتاق باشد فرهنگ کنایات ص ۷۷»
 «کس میساده به بدین مستی برد
 پی بدین مطلب به تردستی برد
 در کف نامحرم افتد راز ما
 بشنود گوش خسران آواز ما»
 ص ۴۴ و ۴۵

بیشتر اشعار عمان سامانی رنگ حماسی

مذهبی دارد و در مدح و رثای پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و خصوصا امام حسین (ع) سروده شده است.

مثنوی بیشترین کاربرد را در اشعار عمان دارد. ولی در غزل و قصیده نیز اشعاری سروده است.

در مثنوی از مولانا جلال الدین محمد بلخی و نظامی گنجوی

تأثیر بسیار پذیرفته، همچنانکه در قصیده

از شعرا پی چون ناصر خسرو قبادیانی و خاقانی شروانی پیروی می کرده است.

خواست از جا و عروس مقبلش
 دست حسرت زد به دامان دلش»
 ص ۵۷

«گفت اینجا نکته ای هست ای خبیر
 زد چو سالک دست بردامان پی»
 ص ۴۸

«کرده خوشخوش تکیه بر فرخ لوا
 رو بر او پوشیده چشم از ماسوا
 دست بردامان فرود نوالمش
 دست یکسر ماسوی بردامتش»
 ص ۹۳

«بزن به دامن شوریدگان حق دستی
 که حل شده توهر مشکلی است لاینحل»
 ص ۱۰۵

دست بر پیشانی نهادن: کنایه از بیمار شدن، از حال رفتن و پریشان احوال بودن است
 «دید تابی در خود و بی تاب شد
 دیده خورشید بین پر آب شد
 صورت حالش پریشانی گرفت
 دست بی تابی به پیشانی گرفت»
 ص ۷۸

دست دهی: «کنایه از امداد - اعانت: فرهنگ کنایات، ص ۱۴۲» و دستگیری
 «دستی این دست ز کسار افتاده را
 همتی این یار بار افتاده را
 تا که بر منزل رساند بار را
 پُر کند گنجینه الاسرار را»
 ص ۵۱

سهر افکندن: «کنایه از عاجز شدن، فروتنی کردن... فرهنگ کنایات ص ۱۸۷»
 «خوش نباشد از تو شمشیر آختن
 بلکه خوش باشد سهر انداختن
 مهر پیش آورده کن قهر را
 طاققت قهر تو نبود دهر را»
 ص ۶۲

سر رشته از دست رفتن: «کنایه از سراسیمه شدن، ترك کردن مهم و معامله را از روی اضطراب، سررسن یافتن - کنایه از دریافتن کار و مهم: فرهنگ کنایات ص ۱۹۴»

چشم پوشیدن: «اغماض کردن، بی اعتنایی نمودن، نادیده انگاشتن، صرف نظر کردن: لغت نامه ج ۱۷ ص ۱۹۸». خود را به ندانستن زدن
 «کرد ایثار آنچه گرد آورده بود
 سوخت هر چه آن آرزو را پرده بود
 چشم پوشید از همه آزادگان
 از برادر وز برادرزادگان»
 ص ۵۹

«لفزشی گرفت نی از قائل است
 آن هم از دیوانگیهای دل است
 منتهی چون رشته باشد با حسین
 شاید ای دانا کنی گر غمض عین»
 ص ۱۰۱

خاک بر سر ریختن: «خاک بر سر: کنایه از آفت زده، آواره، خاک بر سر ریختن: کنایه از عزاداری کردن. لغت نامه ج ۲۰ ص ۷۵» و «فرهنگ کنایات ص ۱۱۴»
 «خاک غم بر فرق بخت دل مریز
 پس نمک بر لخت لخت دل مریز»
 ص ۶۱

«تا بر آرند این گدایان سلوک
 پای کویان نعره این الملوك
 خاک بر فرق تن خاکی کنند
 جای در آتش ز بی باکی کنند»
 ص ۸۷

«جمع یکسر انبیاء و اولیاء
 اصفیاء و از کبیا و اتقیاء
 روح پاکان خاک غم بر سر همه
 تیغ بر دست و کفن بر سر همه»
 ص ۹۲

دست بردامان زدن: کنایه از طلب یاری از کسی کردن، متوسل شدن به دیگری
 «عالمی دیدم از این عالم بیرون
 عاشقانی سرخ رو یکسر ز خون
 دست بردامان واجب بر زده
 خود ز امکان خیمه بالاتر زد»
 ص ۴۳

«این صدا آمد چو قاسم را به گوش
 شد ز غیرت وز تیغ در خروش

جلوه‌ای خاص دارد: یکی «صفی علیشاه» و دیگری «عمان سامانی». وجه تمایز این دو نیز در جنبه‌های عرفانی و عشق الهی بخشیدن به واقعه کربلاست.

وسعت آگاهی عمان از ادبیات عرب و احاطه بر

صنایع لفظی و معنوی شعری و

آشنایی با بیشتر دواوین شعرای پارسی و

عرب، شعرش را سرشار از زیبایی و شیرینی کرده است.

عصمت به مدینه بازگشتند، در نزدیکی مدینه اقامت مختصری کردند و اهالی مدینه به استقبال شتافتند. یکی از کسانی که به استقبال آمده بود «بشیر بن جذلم» بود. چون حضرت سجاد (ع) او را دیدند و بشناختند

فرمودند ای بشیر بدت شاعر بود تو هم از شاعری بهره‌ای داری؟ بشیر گفت بلی من نیز خود شاعرم. حضرت فرمودند ابیاتی بگو و جلوتر از ما به مدینه برو و خبر ورود ما را و مصیبت هائله قتل سیدالشهدا را به

مردم اعلان کن... بشیر این ابیات را ساخت و با گریه و صدای بلند بر مردم مدینه فرو خواند. این ابیات جزو اولین مرثیه‌ها هستند در سوگ سالار شهیدان. ربك - همایی. جلال الدین «اسرار و آثار واقعه کربلا» انتشارات کتابفروشی دهخدا، چاپ دوم، فروردین ۲۵۳۷ ص ۵۲ و ۵۳

۲- گل محمدی، حسن «عاشورا و شعر فارسی» چاپ اول ۱۳۶۶ انتشارات اطلس ص ۱۴ و ۱۵
۳- همان مأخذ ص ۱۵ و ۴۳: با این مطلع:
«باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»
۴- همان مأخذ ص ۱۵

۵- شهید مطهری، مرتضی «حماسه حسینی» ج ۳ ص ۳۴۵

۶- همانی جلال الدین «اسرار و آثار واقعه کربلا» کتابفروشی دهخدا. ۲۵۳۷ ص ۵۷

۷- میرزا نورالله بن میرزا عبدالله (ذره) بن میرزا عبدالوهاب (قطره) بن ملا محمد مهدی بن میرزا عبدالله سامانی. وی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بود.

۸- شیخ آقا بزرگ طهرانی در «الذریعه الی تصانیف الشیعه» تاریخ تولد عمان را سال ۱۲۶۴ هـ ق می‌داند و کریم نیکزاد امیر حسینی در «شناخت سرزمین چهار محال» ج ۲ تاریخ ولادتش را سال ۱۲۶۵ قمری به حساب آورده است.

۹- عمان سامانی معراجنامه به کوشش فریدون حداد سامانی، چاپ و نشر بنیاد، تهران ۱۳۷۰. ص ۸
۱۰- خاقانی شروانی (۵۹۵ مرگ) قصیده‌ای در حبس شروانشاه سروده با این مطلع:

«صیحدم چون کله بپند اه درد آسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب بپمای من»
و عمان قصیده‌ای به تقلید از آن دارد با این ابیات آغازین:

«بس فشره از پنجه بیداد گردون نای من
بسته شد راه نفس بر منطق گویای من

گر هجوم اشک را مانع نبودی آستین
غرق خون کردی جهان را چشم خونپالای من.»

۱۱- عمان سامانی، گنجینه الاسرار، به کوشش و خط حبیب الله فضائلی مؤسسه انتشاراتی میثم اصفهان، صفحه ۵

۱۲- نیکزاد امیر حسینی، کریم «شناخت سرزمین چهار محال» ج ۲ چاپخانه نشاط ص ۵۹۲

۱۳- یادداشت شماره ۹ صفحه ۱۲

۱۴- ابیات گواه ما از کتاب «گنجینه الاسرار» عمان به خط و کوشش حبیب الله فضائلی است. ربك یادداشت ۱۱. عدد سمت چپ شماره صفحه خواهد بود

۱۵- همانی، جلال الدین «فتون بلاغت و صناعات ادبی» مؤسسه نشر هما، تهران ۱۳۶۷ ص ۲۵۵

۱۶- کزازی، میرجلال الدین «زیباشناسی سخن پارسی (۱) بیان» نشر مرکز، تهران، ص ۱۷۲

۱۷- مانند: «... میان ما و قوم تو نهال عداوت چنان جای گرفت که بیخ او به قعر ثری برسد و شاخ او از اوج ثریا بگذرد». ربك - ابوالعالی نصرالله منشی «کلیله و دمنه» تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۰ ص ۲۰۹

۱۸- مولوی نیز چنین تعبیری را این گونه بیان می‌کند.

«ای لولیان! ای لولیان! يك لولیبی دیوانه شد
طشتش فتاد از بام ما نك سوی مجنونخانه شد»

و با «ربك فتاد طشتم، به محیط غرقه گشتم
به درون بحر جز تو دلم آشنا ندارد»

سرگردان کردن، کاری که به آن توان برد:
فرونگ کنایات ص ۳۱۱

«با مخالف پرده دیگرگون زیند
با منافق نعل را وارون زیند

خوش ببینید از یسار و از یمین
زانکه دزدانند ما را در کمین»

ص ۴۴

● قبل از به پایان رسانیدن گفتار - که قدری هم به

درازا کشید - لازم می‌بینم که نکته‌ای را پیرامون عمان

سامانی بازگو کنم و آن این که درست است که عمان

را به عنوان شاعری که در حاشیه شعر مشروطیت

سنت‌گرا و بای بند به اصول سنتی شعر پارسی است،

می‌شناسیم اما شعر او را، عشق به اهل بیت از یکسوز

دیگر مرثیه سرایان ممتاز می‌کند و عرفان و سلوک

شعری، او را از دیگر شاعران هم عصر خود، حیفمان

می‌آید که دفتری را که گشوده ایم نیمه تمام ببندیم اما

چه کنیم که به صد دفتر نیز وصف الحال مشتاقی

در نمی‌گنجد. برای حسن ختام چند بیت شعر از او که

بسیار گوش آشنا و دلنشین است، می‌آوریم. باشد که

برده‌ای شود بر عیوب کارمان.

«کیست این پنهان مرا در جان و تن
کز زبان من همی گوید سخن

اینکه گوید از لب من راز کیست
بنگرید این صاحب آواز کیست

در من اینسان خودنمایی می‌کند
ادعای آشنایی می‌کند

کیست این گویا و شنوادر تلم
باورم یارب نباید کساین منم

متصل تر با همه دوری به من
از نگه با چشم و از لب با سخن

خوش پریشان با متش گفتارهاست...
در پریشان گویش اسرارهاست...

با خدنگ غمزه صید دل کند
دید هر جا طایری بسمل کند

گردنی هر جساد در آرد در کمند
تا گوید کس اسیرانش کم اند...»

ص ۱۷
یادداشتها:
۱- معروف است که چون اهل بیت طهارت و

«وه که این مطلب ندادد انتها
قصه را سررشته از کف شدرها»

ص ۲۵

«سرخوشم کن زان بجان پرورده‌ها
تا تو هم را بسوزد پرده‌ها

مست گردم رسته را آرم بدست
قصه مستان که گوید غیر مست»

ص ۳۲

طشت از بام اوقاتدن: کنایه از مردن و بیخود

شدن، رسوا شدن و آشکار شدن باشد.^{۱۸}

«راز عارف در لب عام اوقند
طشت اهل معنی از بام اوقند»

ص ۴۵

قالب تهی کردن: «کنایه از مردن و بیخود شدن

باشد: لغت نامه ج ۳۸ ص ۱۱۰»

«کرد خودداری ولی تابش نبود
ظرفیت در خورد آن آتش نبود

از تجلیهای آن سروسهپی
خواست تا زینب کند قالب تهی»

ص ۷۹

کاسه لیس: «کنایه از مردم صاحب شره و

حرص، پرخور و شکم خواره، مردم دون همت و فقیر و

گدا: برهان قاطع ج ۳ ص ۱۵۶۶»

«عزم بالا با همه پستی چرا?
کاسه لیس این همه مستی چرا؟»

ص ۳۵

کیسه بردازی: «... تهی کردن کیسه از آنچه در

اوست، کنایه از سخاوت و بخشش: لغت نامه ج ۴ ص

۴۶۷»، «کیسه بردازی: کیسه به صایون زدن: کنایه از

خرج کردن و خالی نمودن باشد: برهان قاطع ج ۳ ص

۱۷۵۴»

«باز وقت کیسه بردازی بود
ای حریف این آخرین بازی بود

شش جهت در نرد عشق آن پری
می‌کند با مهره دل ششدری»